

کاربست نظریه برینگتون مور

در مورد انقلاب اسلامی ایران

عباس کشاورز شکری^۱

چکیده: این مقاله سعی در کاربرست نظریه برینگتون مور بر انقلاب ایران دارد. سؤال اصلی این مقاله آن است که آیا نظریه مور توان تبیین انقلاب ایران را دارد. برای پاسخ به این سؤال ابتدا متغیرهای مورد نظر مورد بررسی یعنی نوع نظام کشاورزی، روابط دولت / طبقه، توان انقلابی دهقانان و قوت انگیزه بورژوازی برای نوسازی، در مورد انقلاب ایران به کار گرفته شده است. آنگاه امکان وقوع انقلابهای از بالا، دهقانی و بورژوازی در جامعه ایران بررسی شده است. **کلیدواژه‌ها:** انقلاب، سرمایه‌داری، فاشیسم، کمونیسم، بورژوازی، دهقان، فتودال، دولت، طبقات اجتماعی.

انقلاب اسلامی ایران یکی از جالب‌ترین و غیرقابل پیش‌بینی‌ترین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی در دهه‌های اخیر است. این انقلاب، نظر بسیاری از نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده، به طوری که انواع رهیافتها را برای تبیین آن به کار برده‌اند. نتیجه این بررسیها، آن است

۱. عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

که هیچ‌یک از این رهیافتها نمی‌توانند به تنهایی تبیین‌گر انقلاب اسلامی باشند. به نظر می‌رسد برای تبیین انقلاب اسلامی، نظریه‌پردازان باید با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران دست به نظریه‌پردازی بزنند. به عبارت دیگر، اگر قرار است نظریه‌ای انقلاب ایران را تبیین نماید، این نظریه باید از دل جامعه ایرانی بیرون آید و بر اساس شرایط و مقتضیات جامعه ایران ساخته و پرداخته شود. طبیعی است نظریاتی که بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی دیگر جوامع ساخته و پرداخته شده‌اند، قادر نخواهند بود به تنهایی این انقلاب را توضیح دهند. اگر نظریه‌پردازی بخواهد چنین نماید آنگاه ناچار خواهد شد به جرح و تعدیل نظریه خود دست یازد و عناصری از بحث خود را حذف و متغیرهای جدیدی را به آن وارد کند.

بهترین مثال در این زمینه نظریه تدا اسکاچپول است. اسکاچپول خود می‌داند که نظریه‌اش بسادگی قابل کار بست بر انقلابهای دیگر مانند انقلابهای مکزیک، یوگسلاوی، ویتنام، الجزایر، کوبا، بولیوی، آنگولا، موزامبیک، گینه بیسائو و اتیوپی نیست، ولی بر این عقیده پافشاری می‌نماید که متغیرهای کلیدی نظریه او را می‌توان به عنوان کلیدی برای فهم و درک انقلابهای اجتماعی مدرن جرح و تعدیل کرد. یعنی متغیرهایی نظیر: دیدگاه ساختارگرایی، دیدگاه غیرارادی، تکیه بر شیوه‌های تولید روابط طبقاتی، استفاده از اطلاعات در زمینه‌های بین‌المللی و تاریخ جهانی و متمرکز شدن بر سازمانهای دولتی در زمینه واکنشهای متقابل ساختاری بین‌المللی [Taylor 1984:46].

اسکاچپول چنین کاری را درباره انقلاب اسلامی ایران نیز انجام می‌دهد؛ یعنی آنکه برای تبیین انقلاب ایران، به جرح و تعدیل نظریه خود دست می‌زند. همان‌طور که می‌دانیم اسکاچپول ساختارگراست و به نقش اراده و کارگزاران در وقوع انقلاب معتقد نیست. ولی چون ایدئولوژی ورهبری در وقوع انقلاب اسلامی ایران نقش غیرقابل انکاری داشته است و نمی‌توان آنها را از تحلیل حذف نمود، به همین دلیل اسکاچپول سعی کرده به نحوی با جرح و تعدیل نظریه خود، و با وارد کردن این متغیرها در تحلیل خویش، نقصان نظریه‌اش را جبران نماید. وی در مقاله‌ای با عنوان «دولت رانتیه و اسلام شیعی در انقلاب ایران» در سال ۱۹۸۲، پس از اظهار تعجب از وقوع انقلاب ایران می‌گوید:

... انقلاب [ایران] مطمئناً شرایط یک انقلاب اجتماعی را دارا می‌باشد ولی متأسفانه وقوع آن... انتظارات مربوط به حیل انقلابات را که من قبلاً در تحقیق تطبیقی-تاریخی‌ام در مورد انقلابهای فرانسه، روسیه و چین عنوان کرده‌ام زیر سؤال برد [Skocpol 1982 vol.11: 256].

او ادامه می‌دهد:

من در کتابم... بدون استثنا از تمامی نظریه‌هایی که پذیرفته‌اند انقلابها آگاهانه و توسط نهضت‌های انقلابی متکی به جنبشهای توده‌ای ساخته می‌شوند، انتقاد کرده‌ام....

... اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده... به طور قطع آن انقلاب، انقلاب ایران علیه شاه است [Skocpol 1982 Vol 11:257].

اسکاچپول در نهایت، ایدئولوژی را وارد تحلیل خود کرده و می‌گوید:

در ایران به نحوی یگانه و بی‌نظیر انقلاب ساخته شده اما نه از سوی احزاب انقلابی مدرن... بلکه این انقلاب توسط مجموعه‌ای از فرمهای فرهنگی و سازمانی که عمیقاً در اجتماعات شهری ایران... ریشه داشته‌اند، ساخته و پرداخته شده بود. هنگامی یک انقلاب به میزان قابل توجهی ساخته می‌شود که فرهنگ هدایت‌گر یعنی فرهنگ منازعه علیه قدرت حاکم به همراه شبکه‌های سیاسی مناسب برای ارتباطات مردمی، در طول تاریخ در تساروپود حیات اجتماعی آن جامعه بافته شده باشد [Skocpol 1982:258].

نتیجه نگارنده از بحث مقدمه خود چنین است که اگر بخواهیم نظریه‌ای را که بر اساس شرایط اجتماعی و سیاسی یک جامعه مفروض ساخته و پرداخته شده، در مورد سایر جوامع به کار بندیم، ناگزیر از جرح و تعدیل آن نظریه خواهیم شد.

اما سوال آن است که آیا در این صورت چنین کاری (یعنی کاربرست نظریه‌ای بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای دیگر بر جامعه خودمان) مفید فایده خواهد بود؟ پاسخ نگارنده آن است که تنها نظریاتی می‌توانند تبیین‌گر پدیده‌های خاص یک جامعه شوند، که از دل همان جوامع بیرون آمده باشند. ولی یک نظریه پرداز برای آنکه بتواند چنین نظریه‌ای را بسازد، لاجرم باید نظریه‌هایی را که در باب پدیده مورد نظرش، مطرحند و ادعای تبیین‌گری و تعمیم‌پذیری را نیز دارند بخوبی بشناسد، تلاش ذهنی لازم را برای کاربرست انسان بنماید و از نظریات مختلف درباره تبیین پدیده مورد نظرش آگاهی کامل داشته باشد تا آنگاه بتواند براساس شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه خودش، نظریه‌ای مناسب و کارآمد ارائه نماید.

بر همین اساس کاربرست نظریه برینگتون مور بر انقلاب ایران برای ما اهمیت پیدا می‌کند هرچند که این نظریه نیاز به جرح و تعدیل داشته باشد و نتواند انقلاب اسلامی را بخوبی تبیین نماید. صرف تلاش نظری در این مورد، به دانش‌پژوهان کمک می‌کند تا آمادگی لازم برای پردازش نظریه‌ای که توان توضیح و تبیین پدیده انقلاب اسلامی را داشته باشد، کسب نمایند.

در این مقاله سعی ما بر آن است که دریابیم آیا نظریه برینگتون مور توانایی تبیین انقلاب ایران را دارد یا خیر؟ بنابراین طبق چهارچوبه اصلی نظریه مور، پرسش بنیادین ما این است که انقلاب ایران با کدام یک از انقلابهای مورد بحث مور قابل تطبیق است. بدیهی است حتی اگر چهارچوبه مور برای واقعیتهای اجتماعی ایران کسافی نباشد، معذک می‌تواند لااقل برخی شرایط ساختاری موجود در زمان وقوع انقلاب را توضیح دهد. این مقاله از دو قسمت اصلی تشکیل شده است؛ قسمت اول به طرح نظریه مور و جایگاه آن در میان سایر نظریه‌ها می‌پردازد. بخش دوم مقاله به کاربرست این نظریه بر انقلاب اسلامی ایران اختصاص دارد.

طرح نظریه برینگتون مور

برینگتون مور در کتاب خود با عنوان ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی راه‌های مختلف نوسازی را در چهار کشور فرانسه، روسیه، چین و هندوستان بررسی می‌کند. وی اساس تمام راه‌های نوسازی را در سه نوع انقلاب بورژوایی، کمونیستی و انقلاب از بالا می‌بیند. وی در تحلیل خود به نقش دو طبقه دهقان و زمیندار در گذار از جامعه روستایی به جامعه مدرن می‌پردازد. همچنین به بررسی شرایط تاریخی‌ای که تحت آن این طبقات در ظهور دموکراسی و دیکتاتوری مهم بوده‌اند، پرداخته است.

روش اتخاذ شده از سوی مور روشی قیاسی نیست بلکه روش تاریخی - تطبیقی است. روش قیاسی شامل تعیین نظریه‌ای است برای تبیین پدیده‌ای خاص و سپس استنتاج فرضیه‌های مناسب - که در اصل ابطال‌پذیرند - و آزمون این فرضیه‌ها به منظور تعیین اعتبار نظریه اولیه. در مقابل روش تاریخی - تطبیقی، روش استقرائی است که در آن زنجیره‌ای از موارد تاریخی مربوط به مطالعه مورد نظر به تفصیل، بررسی و از طریق مقایسه، تمایز میان مکانیزم‌های علت و معلولی مشخص و بر این اساس تبیین‌هایی استنتاج می‌شود: [Taylor 1984: 25].

مور به بررسی سه کشور فرانسه، آمریکا و انگلستان به عنوان نمونه‌هایی که در آنها انقلاب بورژوایی و بررسی کشور ژاپن به عنوان کشوری که در آن انقلاب از بالا رخ داده و با ارائه توضیحات تکمیلی در این مورد از آلمان و بررسی کشور چین به عنوان نمونه انقلاب کمونیستی با اطلاعات تکمیلی از روسیه، پرداخته است. هندوستان نیز به عنوان گروه شاهد بررسی شده چرا که دهقانان هندوستان به اندازه دهقانان روسیه و چین فقیر و تحت استثمار بوده و پیش نیازهای تاریخی دموکراسی پارلمانی را هم داشته ولی نوسازی در آن رخ نداده است، به این ترتیب هر یک از عواملی که برای توضیح یکی از طرق انقلاب‌های فوق به کار می‌رود، در مورد هند هم آزمون می‌شود. اگر آن سری عوامل در مورد هند هم وجود داشت، معلوم می‌شود که آن عوامل در کشورهای دیگر هم موجب انقلاب نبوده‌اند (چون در هند

انقلابی صورت نپذیرفته)، بنابراین باید به دنبال یکسری عوامل جدید بود. اسکاچپول در بررسی نظریه مور سه متغیر را مشخص کرده است که عبارتند از:

۱- قدرت انگیزش بورژوازی برای به وجود آوردن انقلاب سرمایه دارانه در جوامع مفروض. مور بر نقش سرمایه داران کشاورز تأکید می کند؛ یعنی گروهی که از درون طبقه زمیندار سنتی به وجود آمده است و برای به دست آوردن سود، کشاورزی می کند. انگیزه این گروه برای به وجود آوردن یک جامعه سرمایه داری، بستگی به ارزشهای فرهنگی توده ای دارند؛ یعنی آنکه آیا فرهنگ توده مدرنیزاسیون را مطلوب می داند یا خیر.

۲- شکل کشاورزی تجاری که شامل کار- سرکوب و شکل بازار است. در شکل کار- سرکوب، طبقات زمین دار مستقیماً دهقانان را استثمار می کنند. شکل بازار، یعنی جایی که نظام کشاورزی شامل بازار کاری است که در آن سرمایه داران، کارگران مزدبگیر را استخدام و اخراج می کنند. این شکل از کشاورزان مزدبگیر که کار خود را در بازار کشاورزی می فروشند، معادل پرولتاریای شهری در نظریه مارکس هستند که کار خود را در کارخانه ها به فروش می رسانند.

۳- توان انقلابی دهقانان. آیا دهقانان توان انقلابی لازم را دارند یا منفعلی می باشند.

۴- اسکاچپول متغیر چهارمی را نیز در گزارشی که از کار مور داده، عنوان کرده ولی آن را همراه با سه متغیر فوق بیان نکرده است و آن رابطه بین دولت و طبقات گوناگون در جامعه است. مور به استقلال نسبی دولت از طبقات حاکمه قائل می شود.

استن تیلور در کتاب خود، جدولی آورده و طی آن هریک از متغیرها را در مورد کشورهای

مورد مطالعه، بررسی کرده است. (به جدول ۱ نگاه کنید) [Taylor 1984:26].

جدول ۱- کاربست متغیرهای تحلیل مور درباره نمونه‌های هند، چین، روسیه، آلمان، ژاپن، فرانسه، انگلستان،

و ایالات متحده [Taylor 1984:31].

نوع نظام کشاورزی	نمونه‌ها	نتایج	توان انقلابی دهقانان	روابط دولت/طبقه	قوت انگیزه بورژوازی
کار - سرکوب	هندوستان	بدون انقلاب	کم	وابسته	ضعیف
کار - سرکوب	چین / روسیه	انقلاب دهقانی کمونیستی	بالا	وابسته	ضعیف
کار - سرکوب	آلمان / ژاپن	انقلاب فاشیستی	کم	وابسته	متوسط
کار - سرکوب	فرانسه	انقلاب بورژوازی	بالا	وابسته	قوی
بازار	انگلستان		کم	مستقل	
بازار	ایالات متحده		کم	مستقل	

هندوستان

در هند، انگیزه بورژوازی برای نوسازی ضعیف بوده است. علتش این است که قبل از استعمار بریتانیا، در هندوستان استبداد شرقی حکمفرما بوده و مغولها صاحب قدرت بودند و خطری از سوی بورژوازی و اشراف متوجه آنها نبوده است. بورژوازی به دلیل این استبداد انگیزه‌ای جهت نیل به نوسازی نداشته‌اند. در دوره استعمار، تلاشهای بریتانیا جهت نوسازی به دلایلی ناکام ماند. اولاً، بریتانیایی‌ها منافع حاصل از هندوستان را به کشور خود می‌فرستادند؛ بنابراین در داخل هند انباشتی صورت نمی‌پذیرفت. ثانیاً، استعمار باعث خصومت مردم هند با نوسازی گشت و به همین جهت، ناسیونالیسم هندی ضد نوسازی شد و نوسازی جزء نقشه‌های امپریالیستها به حساب آمد و محکوم گردید.

شکل کشاورزی در هندوستان به صورت کار- سرکوب بود و استثمار دهقانان شدیدتر از ژاپن و چین بود ولی به علت وجود نظام کاست، توان انقلابی دهقانان کم بود. دولت در مقطع

حاکمیت بریتانیا وابسته به طبقه اشراف مالک زمین و منافع آنان بود و در مقابل، طبقه بورژوا را از خود می‌راند، چون نمی‌خواست سودهای حاصله را در هند سرمایه‌گذاری کند. بورژوازی تمایلی به پیوستن به اشراف زمیندار و راه انداختن انقلاب از بالا جهت نیل به نوسازی را نداشت. نزدیکی دولت دست‌نشانده بریتانیا با اشراف موجب متمایل شدن طبقه اشراف زمیندار به ارزشهای دموکراسی پارلمانی بود [Taylor 1984: 27]؛ مور ۱۳۶۹: ۲۸۷ - ۳۴۶].

انقلاب کمونیستی: روسیه و چین

در این کشورها انگیزه بورژوازی برای نوسازی ضعیف و کشاورزی بر اساس الگوی کار-سرکوب بود و دولت با اشراف زمیندار همسو و توانایی برای نوسازی کشور را نداشت. پتانسیل انقلابی دهقانان چینی بالا بود چون مالکان زمین فوق‌العاده آنان را استثمار می‌کردند و با روشی سرکوبگرانه از آنان کار می‌کشیدند. پلیس هر حرکت انقلابی را در نطفه خفه می‌کرد و نمی‌گذاشت تشکلی صورت بگیرد. نتیجه آن بود که دهقانان بالقوه رادیکال ولی تشکل نیافته بودند و وقتی بیش از حد استثمار می‌شدند شورش گسترده ولی سازمان نیافته می‌کردند. بعدها حزب کمونیست چین از همین توان انقلابی بالای دهقانان برای انجام انقلاب به بهترین نحو استفاده کرد.

پتانسیل انقلابی دهقانان روسی به دلایل دیگری بالا بود. نکته قابل توجه در مورد آنان اتحاد و همبستگی‌شان در منازعه با مالکان بود که تا حدودی ریشه در سنت تاریخی همبستگی روستایی داشت و شاید هم به علت تقسیم مجدد اراضی بود که عاملی برای همبستگی بیشتر دهقانان فقیر و ثروتمند به شمار می‌رفت. دهقانان ثروتمند از اینکه با اصلاحات ارضی زمینهایشان را از دست بدهند، نگران بودند و دهقانان فقیر از اینکه چیزی نصیبشان نمی‌شد، ناراضی بودند و همین امر باعث اتحاد دو گروه شد. در نتیجه بلشویکها از این پایگاه دهقانی استفاده فراوانی کرد [Taylor 1984: 28]؛ مور ۱۳۶۹: ۱۷۷ - ۲۲۳].

انقلاب از بالا: ژاپن و آلمان

در این دو کشور طبقه کشاورز دارای پتانسیل انقلابی ضعیفی بود و کشاورزی بر پایه کار - سرکوب قرار داشت. دولت و ملاکین با هم همسو و طی موضع‌گیری منحصر به فردی در پی انتلاف با طبقه متوسط و نسبتاً قدرتمند بورژوا بودند. این بورژوازی در اثر صنعتی شدن نسبی این دو کشور در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ از دل طبقه ملاک پدید آمده بود.

به این ترتیب در این دوره، گروهی از ملاکین به تدریج درگیر امر تجارت شدند و برای این طبقه دگرگون کردن الگوهای کار بر روی زمین و اجاره‌داری (یعنی دگرگون کردن ساختار اجتماعی روستایی) امری ضروری شده بود. این سه گروه (بورژوازی، ملاکین و بوروکراسی دولتی) به یکدیگر ملحق شدند تا انقلابی از بالا یعنی فاشیسم را ترتیب دهند. از میان برداشتن جامعه سنتی دهقانی به دلیل ایجاد اقتصاد سرمایه‌داری بود. برای مقابله با مخالفت کشاورزان با نوسازی و همچنین به علت احساس نیاز فوری به نیروی کار منظم و ماهر، امر سرکوب با فاشیسم همراه شد [Taylor 1984:29؛ مور ۱۳۶۹: ۲۲۴-۲۸۶].

انقلاب بورژوازی: انگلستان، فرانسه، ایالات متحده

در هر سه کشور انگلستان، فرانسه، ایالات متحده انگیزه بورژوازی برای نوسازی زیاد بود. در انگلستان، طبقه متوسط دارای بیشترین قدرت و اتحاد آنان قادر بود اشرافیت سنتی را در انقلاب انگلستان شکست دهد و کشور را صنعتی کند. در ایالات متحده طبقه متوسط شهری شمال طی جنگ داخلی طبقه اشراف مالک زمین جنوب را شکست داد. در فرانسه طبقه متوسط روستایی که از طریق ضبط حقوق فئودالها خود مبدل به سرمایه‌دار شده بودند، باقیمانده رژیم فئودالی را برچیدند تا جامعه سرمایه‌داری را به وجود آورند.

در انگلستان و آمریکا پتانسیل انقلابی دهقانان پایین بود، ولی در فرانسه قشر عظیمی از دهقانان مستقیماً تحت استثمار اشراف زمیندار و بورژوازی دهقانی قرار داشتند و پتانسیل انقلابی آنان زیاد بود. شکل کشاورزی در این کشور کار-سرکوب بود ولی در آمریکا و

انگلیس بازار کشاورزی شکل گرفته بود. در انگلیس دولت مستقل از طبقات مختلف اجتماعی بود، در فرانسه، در اواخر قرن هجدهم دولت به صورت ضمیمه‌ای از اشراف درآمد و در آمریکا دولت به هیچ یک از طبقات (بورژوازی در شمال و ملاکین در جنوب) تعلق نداشت [Taylor 1984:29-30؛ مور، ۱۳۶۹: ۶۴-۱۷۳].

یافته‌های مور

در اینجا سعی می‌کنیم یافته‌های تحلیل مور را به‌طور خلاصه بیاوریم. در هندوستان، توان انقلابی ضعیف دهقانان و انگیزش ضعیف بورژوازی به انقلابی نینجامید. در چین و روسیه بر خلاف هند که دهقانان دارای توان انقلابی بالایی بودند، انقلاب دهقانی کمونیستی رخ داد. در ژاپن و آلمان انگیزه بورژوازی قویتر از هند بود ولی پتانسیل انقلابی دهقانان پایین بود که به فاشیسم انجامید. در فرانسه هم توان انقلابی کشاورزان و هم انگیزه بورژوازی برای نوسازی قوی بود که نتیجه آن انقلاب پارلمانی دموکراتیک شد.

این امر بیان‌کننده اهمیت توان انگیزش بورژوازی در فرانسه است، چرا که فرانسه از لحاظ توان انقلابی دهقانان با چین و روسیه برابری می‌کرد. شکل نظام کشاورزی اش کار-سرکوب ولی انقلابش انقلاب دموکراتیک پارلمانی بود. انگلستان و ایالات متحده دارای نظام کشاورزی مبتنی بر بازار بودند و دولت از طبقات استقلال زیادی داشت. پتانسیل انقلابی دهقانان نیز در این دو کشور در مقایسه با فرانسه ضعیف بود و تنها از نظر انگیزش بورژوازی با فرانسه مشترک بودند ولی با این وجود در هر سه، انقلاب بورژوازی رخ داد [Taylor 1984:30]. نتایج حاصله از تحلیل مور به بیان دقیقتر اینگونه است:

- ۱- شرط لازم و کافی برای عدم وقوع انقلاب، توان ضعیف انقلابی در دهقانان و انگیزه ضعیف بورژوازی برای نوسازی است.
- ۲- اگر بر خلاف مورد اول، توان دهقانی قوی و انگیزه بورژوازی ضعیف باشد، انقلاب دهقانی کمونیستی روی خواهد داد.

۳- اگر انگیزه طبقه بورژوا، متوسط و توان انقلابی دهقانان پایین باشد، انقلاب از بالا خواهیم داشت.

۴- انگیزه قوی در طبقه متوسط، دیگر متغیرها را (توان انقلابی دهقانان، شکل کشاورزی، روابط دولت - طبقه) تحت الشعاع قرار می دهد؛ یعنی اگر توان انقلابی دهقانان بالا و انگیزه بورژوازی نیز قوی باشد، آنگاه انقلاب بورژوازی خواهیم داشت و نه انقلاب کمونیستی (مثل مورد فرانسه).

نقد نظریه مور

۱- در مورد سه کشور انگلستان، فرانسه و آمریکا آیا واقعاً این سه کشور شاهد انقلاب بورژوازی بوده اند؟ آیا صحیح است که جنگ داخلی انگلیس را یک درگیری بین اشراف و طرفداران نوسازی بدانیم؟ در مورد فرانسه پیش از انقلاب تا چه حدی می توان یک طبقه متوسط را با منافع مشترک مشخص کرد؟ آیا صحیح است بگوییم که انقلاب از سوی این دسته صورت گرفته و آیا نتیجه انقلاب به معنای تشکیل یک جامعه بورژوازی بوده است؟

در مورد آمریکا، لزوماً بین سرمایه داری شهری شمالی ها و نظام کشاورزی مبتنی بر برده داری در جنوب، از لحاظ اقتصادی عدم تجانسی نبوده است. یعنی آنکه الغای نظام کشاورزی مبتنی بر برده داری، پیش شرط حصول نوسازی نبوده است. در واقع ثبات نسبی نظام برده داری در جنوب حتی پس از پایان جنگ داخلی مؤید این ادعاست.

در مورد آلمان، به طور کلی تا چه حد می توان روی کار آمدن نازیها را انقلاب نامید؟ حتی اگر قبول کنیم که فقط گروه خاصی در این کشور طرفدار نوسازی بوده اند (یعنی نازیها)، با این حال نمی توان گفت، این گروه عقاید خود را به زور به توده مردم تحمیل نموده باشند، چرا که نازیها از حمایت همگانی برخوردار بودند.

در مورد ژاپن، این گفته که دولت فاشیستی به اجبار قصد تحمیل نوسازی به مردم را داشت، قابل قبولتر از آلمان است. چرا که در این کشور برنامه های نوسازی قابل توجهی با

وجود مخالفت نسبی مردم صورت گرفته بود. ولی نکته قابل ذکر آن است که این امر، مورد ساده مبتنی بر ائتلاف بوروکراسی دولتی، اشراف و طبقه متوسط طرفدار نوسازی؛ بدون توجه به خواسته‌های مردمی (آنطور که مور می‌گفت) نبود. بلکه نوسازی توسط بوروکراسی نسبتاً مستقل از دیگر گروه‌های موجود در جامعه صورت گرفته بود و اینکه، بوروکراسی در صورت لزوم، منافع صاحبان زمین و سرمایه‌داران را نیز در نظر نمی‌گرفت چه برسد به آنکه با آنها ائتلاف داشته باشد [Taylor 1982: 32].

در مورد هند، اینکه مور می‌گوید انگیزه بورژوازی در این کشور برای نوسازی کافی نبوده، گمراه کننده است. همچنین مور باید عدم امکانات کافی جهت انجام نوسازی را مورد توجه قرار می‌داد مثلاً آنکه هند از دولتی قوی جهت هدایت نوسازی برخوردار نبوده و اخیراً چنین دولتی پیدا کرده است [Taylor 1982: 33].

در این بحث یک نکته در مورد مطالعات مور عمومیت پیدا می‌کند. وی تمایل داشته است در تجزیه و تحلیل نوسازی منحصرأ روی عوامل درونی یک جامعه بخصوص بر ماهیت روابط طبقاتی متمرکز شود که این از ارزش توضیحی کار وی کاسته است بویژه که او دیگر متغیرهای درونی را از یاد برده است. مثلاً به نقش فرهنگ اهمیتی نمی‌دهد و آن را عامل روبنایی می‌داند، یا به نقش مذهب در انقلاب انگلستان توجهی ندارد. همچنین از نظر او فرهنگ ضد بردگی در شمال آمریکا طی جنگ داخلی آن کشور، صرفاً بازتاب پیدایش تمدن سرمایه‌داری شهری بوده، لذا واکنشی اخلاقی در قبال مسأله‌ای ضد بشری نبوده است. وی جاه‌طلبیهای امپریالیستی را در انتخاب مسیر فاشیستی در راه رسیدن به نوسازی در ژاپن فراموش می‌کند و همچنین به عدم اتحاد ملی به عنوان مانعی بر سر راه انقلاب در هند توجهی ندارد. مور این متغیرها را صرفاً مظاهر ایدئولوژیکی متغیرهای طبقاتی می‌داند و این انتقاد در مورد کلیه الگوهای مارکسیستی و نئومارکسیستی عمومیت پیدا می‌کند [Taylor 1982: 33].

در باره تعداد و انتخاب موارد مورد مطالعه، حتی اگر راجع به اعتبار تحلیل مور از موارد انتخاب شده، توافق نسبی وجود داشته باشد، این موارد تنها دربرگیرنده شمار ناچیزی از جمعیت کشورهای نوسازی شده بوده و لذا در معرض خطای نمونه‌گیری قرار دارد. از سوی

دیگر، می‌توان ادعا کرد که هر نویسنده‌ای می‌تواند با اطلاعات بجا مانده از مور، راجع به همان تعداد کشورهای مورد مطالعه، الگوی مورد نظر خود را آزمایش کند.

انتقاد دیگر آنکه انتخاب موارد مورد مطالعه عمداً به صورتی انجام گرفته تا در نتیجه‌گیری نهایی تأثیر بگذارد. مثلاً مور هند را که نوسازی در آن ضعیف و ناموفق بوده و در آن انقلابی نشده است به عنوان نمونه عدم وقوع انقلاب معرفی کرده است. بدین ترتیب او موردی را نشان داده که در آن انقلابی نشده و نوسازی هم صورت نپذیرفته است. در صورتی که وی اگر کشورهای اسکاندیناوی را به عنوان گروه شاهد انتخاب می‌کرد، در نتایج تحلیل، تغییر رخ می‌داد چرا که در این کشورها انقلاب رخ نداد ولی نوسازی به صورت تام و تمام صورت پذیرفت. البته مور در مقدمه کتاب خویش به کشورهای اسکاندیناوی اشاره می‌کند و می‌گوید روند نوسازی در این کشورها به طور عمده تحت تأثیر عوامل خارجی بوده تا داخلی و بررسی این عوامل هم خارج از بحث کتابش می‌باشد. ولی با توجه به نقش مهم بریتانیا در هند، به نظر می‌رسد این توضیح دفاع‌گونه در تناقض با انتخاب هند، به عنوان نمونه‌ای جهت مطالعه باشد. به علاوه اگر عوامل خارجی در این مورد خاص (هند) حائز اهمیت بوده، مور باید به این عامل در کنار دیگر موارد مورد مطالعه خود توجه می‌کرد که نکرده است [Taylor 1982:34].

به‌طور خلاصه می‌توان گفت استنتاجات صورت گرفته از سوی مور درباره «ریشه‌های اجتماعی» بر پایه تفسیرهای کاملاً انتخاب شده از یکسری موارد خاصی که از قبل مورد نظر بوده‌اند، انجام شده است. تجزیه و تحلیل مور، بر اساس مقایسه متغیرهای مورد نظر در کشورهای نمونه با همین متغیرها در هند، صورت پذیرفته است. در نتیجه تحلیل مور متأثر از دیدگاه‌های وی در مورد هندوستان است. همچنین تأکید مور بر مناقشات طبقاتی در تحلیل و اغماض از سایر متغیرها، بحث وی را خدشه‌دار کرده است. نکته آخر آنکه مور تنها در مورد هند، بحث فرهنگ را وارد کرده و در موارد دیگر این عمل را انجام نداده که این کار از انسجام تحلیل وی کاسته است. اگر نظریه مور نظریه‌ای ساختاری است، اصل وارد کردن عنصر فرهنگ به بحث وی آسیب می‌زند.

تفصیل نظریه مور و کاربست آن در مورد انقلاب ایران

در این قسمت، می‌خواهیم نظریه مور را بسط بیشتری بدهیم و آن را در مورد انقلاب ایران به کار ببندیم. هدف آن است که دریابیم آیا این نظریه توانایی تبیین انقلاب ایران را دارد یا خیر؟ سپس خواهیم پرسید که آیا نظریه‌های ساختارگرا قادر خواهند بود به تنهایی انقلاب ایران را توضیح دهند یا آنکه احتیاج به وارد کردن عناصر دیگری برای تحلیل انقلاب ایران داریم؟ در این قسمت سعی ما بر این است که در چهارچوب نظریه برینگتون مور به سه پرسش پاسخ دهیم. پرسش اول: آیا در ایران، با توجه به موقعیت طبقات مختلف، می‌توانست یک انقلاب بورژوا دمکراتیک رخ دهد؟ پرسش دوم: آیا در ایران می‌توانست یک انقلاب کمونیستی دهقانی واقع شود؟ پرسش سوم: با توجه به جایگاه و مناسبات طبقاتی، آیا در ایران می‌توانست یک انقلاب از بالا به شیوه ژاپن یا آلمان انجام شود؟ ابتدا باید به بررسی طبقات مختلف در دوره ماقبل انقلاب ایران بپردازیم؛ آنگاه با توجه به این بررسیها و با استفاده از چهارچوب نظری مور قادر خواهیم بود به سؤالات فوق پاسخ دهیم. در اینجا برای بررسی طبقات می‌توانیم از متغیرهای مورد استفاده مور، بهره ببریم. همان‌طور که می‌دانیم این متغیرها عبارت بودند از: انگیزه بورژوازی برای نوسازی، رابطه دولت / طبقه حاکم، توان انقلابی طبقه دهقان و شکل نظام کشاورزی.

بررسی متغیرهای مور در مورد ساختار اجتماعی ایران

سالهای بین ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷، فصل نوینی در ساختار تحولات اجتماعی ایران محسوب می‌شود. در این دوره برای نوسازی تلاشهای فراوانی صورت می‌پذیرد که در نهایت با شکست مواجه می‌شود. در این قسمت سعی می‌کنیم متغیرهای مورد نظر را در فاصله این سالها بررسی نماییم.

شکل نظام کشاورزی و توان انقلابی دهقانان در ایران

از چشمگیرترین تغییرات در ساختار اجتماعی ایران طی این سالها، تحول کیفی از شیوه تولید سهم‌بری به کشاورزی سرمایه‌داری و تبدیل سهم‌بران به خرده‌مالکان و تبدیل ملاکان به سرمایه‌داران کشاورزی و صاحبان شرکتهای کشت و صنعت است. تحول کمی نیز به شکل کاهش سهم عشیرتی و کشاورزی و افزایش رشد سهم تولید سرمایه‌دارانه به نسبت کل تولید ناخالص ملی است. از سال ۱۳۳۲-۱۳۵۷ اقتصاد ایران سه مرحله را پشت سر گذاشته است:

۱- دهه ۳۰ (۱۳۳۲-۱۳۴۲): مرحله تثبیت شرایط مادی اقتصادی که به بحران تراز پرداختها و بی‌ثباتی سیاسی اوایل دهه ۱۳۴۰ منجر شد.

۲- دهه ۴۰ (۱۳۴۲-۱۳۵۴): انتقال به اقتصاد سرمایه‌داری از طریق اصلاحات ارضی، اتخاذ سیاست جایگزینی واردات، سرمایه‌گذارهای زیربنایی و خطوط تولید مونتاژ.

۳- دهه ۵۰ (۱۳۵۴-۱۳۵۷): تسریع فرآیند قبلی که به توسعه سرمایه‌داری وابسته و متعاقب آن به بی‌ثباتی سیاسی منجر شد.

همان‌طور که گفتیم در این دوره با اصلاحات ارضی اهمیت شیوه تولید عشیرتی کاهش یافت، روش تولید زراعی مبتنی بر سهم‌بری جای خود را به کشاورزی سرمایه‌داری داد و کشاورزی تجاری با مشارکت دولت و شرکتهای چند ملیتی جایگزین اربابان سابق شدند. پیش از اصلاحات، نیمی از جمعیت فعال کشاورزی مزارعه کار بودند که اینان می‌توانستند فقط یک سوم محصول را برای خود نگاه دارند و تنها هفت درصد دهقانان مالک اراضی خود بودند و فقط چهار شکل زمینداری در ایران وجود داشت: اراضی سلطنتی، خالصه‌جات، اراضی اوقاف و اراضی اربابی [بشیریه ۱۳۷۴: ۲۱۹]. بدین ترتیب شکل کشاورزی کار - سرکوب بود.

در اثر اصلاحات ارضی ۹۳٪ از سهم‌بران به مالک زمین تبدیل شدند اما وضعشان بهبود نیافت. ملاکان عمده باقی ماندند و عده‌ای بیه سرمایه‌دار تبدیل شدند. یک طبقه متوسط روستایی و تجار روستایی ظهور کرد که در کار شوراها و تعاونیها مسلط بودند. بعد از اصلاحات، دولت جایگزین اربابان شد و در نتیجه تضاد میان روستاییان و اربابان به تضاد میان دولت و روستاییان تبدیل شد [Foran 1993:319]. با وجود اصلاحات ارضی:

تا سال ۱۳۵۷ کشور هنوز در مواد غذایی خود کفا نبود و رشد جمعیت و ثروت تنها پدیده‌ای شهری بود... علی‌رغم نرخ رشد اقتصادی سریع، نابرابری بین درآمدهای شهری و روستایی افزایش می‌یافت... شکاف رو به گسترش میان مخارج و درآمدهای شهری و روستایی، اساس صنعتی شدن، در آینده را پوساند، چرا که بخش روستایی، بازار آماده‌ای را برای کالاهایی که بخش صنعتی تولید فراهم می‌کرد، فراهم نمی‌آورد [Afshar 1989:68].

با این اوصاف می‌توان گفت نوع نظام کشاورزی از کار - سرکوب به شکل بازار در حال تغییر بود. در طی اصلاحات ارضی حدود ۱/۳ میلیون خانوار دهقانی زمین دریافت کردند. در پایان اصلاحات و در سال ۱۳۵۳، ۳۳ درصد از کل جمعیت روستایی فاقد زمین، ۳۹ درصد به طور متوسط دارای دو هکتار زمین، ۱۲ درصد به طور متوسط دارای هفت هکتار، ۱۴ درصد به‌طور میانگین مالک ۱۸ هکتار و ۵ درصد به طور متوسط مالک ۱۹۰ هکتار بودند.

به طور کلی اصلاحات ارضی باعث به وجود آمدن یک طبقه متوسط دهقانی شد که ۱۵ درصد جامعه دهقانی را تشکیل می‌داد. همین طبقه کنترل سازمانهای تعاونی و روستایی و شرکتهای سهامی زراعی را در دست داشت. همین امر موجب وابستگی جامعه دهقانی به بوروکراسی دولتی بود [بشیریه ۱۳۷۴: ۲۱۹]. با از بین رفتن نظام کار - سرکوب دیگر دهقانان تحت استثمار شدید و مستقیم اربابان مالک نبودند و احتمال انقلابی شدن آنها کمتر شد. از سوی دیگر با فقدان اربابان مالک، دهقانان دیگر تحت کنترل شدید و مستمر آنان نبودند و توان انقلابی آنان امکان بروز پیدا می‌کرد. ولی آنچه که تاریخ معاصر به ما می‌گوید آن است که دهقانان ایرانی در سده اخیر هیچ‌گاه شورهای انقلابی با اهمیتی نداشته‌اند که این نشان از پایین بودن توان انقلابی آنان دارد. به این ترتیب حتی اگر امکان بروز این توان پیش می‌آمد، از شورش و قیام دهقانی خبری نبود چرا که فرض وجود اصل چنین توانی محل تردید است (دلایل این امر را بعداً توضیح می‌دهیم). از سوی دیگر، تجاری شدن کشاورزی باعث کارآمد شدن آن نشد چرا که قشر عظیمی از دهقانان به جای ماندن بر سر زمین و زراعت، به شهرها و

کارخانه‌ها روی آوردند و مشغول امور صنعتی شدند. به این ترتیب در انقلاب اسلامی، دهقانان نقش فعالی ایفا نکردند و حتی در بادی امر از شاه حمایت می‌کردند که این عمل با گسترش جنبش توده‌ای از میان رفت.

طبقه اشراف زمیندار

در دهه ۱۳۴۰ دولت در صدد از بین بردن قدرت زمینداران برآمد. قدرت اشراف، در اراضی و املاکشان بود و اصلاحات ارضی نقطه پایانی بر این قدرت بود. اصلاحات ارضی مهم‌ترین کوشش دولت برای درهم شکستن قدرت اجتماعی اشراف زمیندار بود. طبق قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲، زمینداران می‌توانستند تنها یکی از روستاهای خود را نگاه دارند و بقیه املاک آنها مشمول قانون تقسیم اراضی شد. اصلاحات ارضی طی سه دوره از سال ۱۳۴۱-۱۳۵۰ اجرا شد. با توجه به مستثنیات قانون اصلاحات ارضی، بخشی از طبقه زمیندار همچنان باقی ماند ولی دیگر صاحب قدرتی نبودند. در سال ۱۳۵۰، حدود ۶۲۰۰۰ زمیندار بزرگ در مناطق مختلف کشور وجود داشتند که زمینهایشان بر اساس نظام کارمزدی کشت می‌شد. بدین ترتیب نوع نظام کشاورزی به صورت نوع بازاری در آمده بود [بشیریه ۱۳۷۴: ۲۰۴].

انگیزه بورژوازی برای نوسازی در ایران

طبقه سرمایه‌دار در ایران تا سال ۱۳۴۲ رشد چندانی نداشت و سرمایه‌داری در این مقطع محدود به سرمایه‌داری تجاری می‌شد. علت هم در عدم امکان این طبقه از برخورداری از استقلال و آزادی عمل از یکسو و ناتوانی در انباشت سرمایه از سوی دیگر بود [مشیرزاده و اهربرد ش: ۶: ۳۶]. اما از دهه ۱۳۴۰ به بعد شرایط رشد بورژوازی در ایران فراهم شد. در این دوره اتحادی سه‌گانه بین سرمایه خارجی، سرمایه داخلی و دولت به وجود آمد [Foran 1993:329]. سرمایه خارجی در صنایع اتومبیل، لوازم خانگی، مواد شیمیایی، دارویی و پلاستیک جنبه غالب

را داشت و در صنایع بومی نظیر بافندگی و ساختمان نیز رسوخ کرده بود. صنایع کلیدی ایران، اکثر قطعات و اجزای مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کردند و در داخل کار چندانسی بجز مونتاژ کردن این قطعات صورت نمی‌پذیرفت. در مجموع بخش صنعتی جدید با استفاده از ماشینهای وارداتی، به یاری تکنولوژی وارداتی اجزای وارداتی را مونتاژ می‌کرد که گاه این کار به صورت سرمایه‌گذاری مشترک انجام می‌شد و در نهایت فرآورده‌های نامرغوب با قیمت‌های بالا به فروش می‌رفت [Foran 1993:328]. به طور کلی می‌توان گفت سرمایه بین‌المللی طی دوره ۱۳۲۰-۱۳۵۷ بیش از دوره صد ساله قبل از آن در شکل دادن به اقتصاد ایران مؤثر بوده است. اگرچه سرمایه‌گذاری خارجی سهم ناچیزی از کل سرمایه‌گذاریهای انجام شده را در برمی‌گرفت، اما همین سرمایه‌های قلیل در مهمترین بخشهای اقتصاد ایران صورت گرفته بود، بنابراین سرمایه خارجی چیزی بیش از یک شریک فرودست بود [Foran 1993:329]. (وجود سرمایه خارجی متغیری است که در تحلیل مور جایی ندارد چرا که در نقد نظریه مور اظهار کردیم که این نظریه به عوامل درونی جوامع می‌پردازد). در ایران دولت نیز به کارهای اقتصادی اشتغال داشت و برخی از سرمایه‌گذاریها را صورت می‌داد، به طوری که گاه منابع عظیمی را صرف سرمایه‌گذاری می‌کرد. (جایگاه این متغیر - سرمایه دولتی - نیز در تحلیل مور خالی است). سرمایه خصوصی در ایران همواره نقش پشتیبان را برای سرمایه دولتی ایفا نموده است.

علاوه بر این، طبقه سرمایه‌دار در ایران طبقه یکدستی نبود و شامل بخشهای گوناگونی می‌شد؛ از جمله بورژوازی سنتی، خرده بورژوازی، بورژوازی مدرن، بورژوازی کمپرادور یا وابسته و بورژوازی بوروکراتیک. البته این تمایزات فقط فایده نظری برای بحث ما دارند چرا که در عمل جدا کردن این بخشها از هم امکان‌پذیر نیست. برای مثال در ایران نمی‌توان به راحتی بورژوازی کمپرادور را از بوروکراتیک جدا کرد [عتیق‌پور ۱۳۵۸: ۷۲-۷۸].

بورژوازی مدرن شامل بورژوازی صنعتی، تجاری و مالی‌ای می‌شد که تازه به وجود آمده بود و دارای پیوندهای بین‌المللی قوی و پیوندهای بومی ضعیفی بود. تفکیک این بخش از بورژوازی بوروکراتیک و بورژوازی کمپرادور (که فروشنده و دلال کالاهای بیگانه و شریک

کمپانیهای خارجی است) امکانپذیر نیست، چرا که بورژوازی مدرن متمایل به انجام فعالیتهایی بود که مورد علاقه سرمایه خارجی قرار می‌گرفت. سه خاستگاه اجتماعی بورژوازی مدرن ایران عبارتند از: ملاکین سابق که سهام کارخانه‌ها را خریده یا به کشاورزی سرمایه‌دارانه روی آورده بودند، تجار سابق بازار و گروهی که در اثر رونق نفتی تبدیل به بورژوازی مدرن شده بودند (که شامل کارآفرینان، صاحبان کسب و کار و مستخدمان عالی‌رتبه که اغلب از طبقات پایین اجتماعی بودند ولی توانسته بودند خود را به دربار نزدیک کنند) [Vakili-Zad 1992:22]. بورژوازی مدرن شامل مالکان بانکهای مختلط توسعه (که شرکای خارجی سهام آن را داشتند)، سرمایه‌گذاران در تعاونیهای زراعی و کشاورزی تجاری، مالکان کارخانه‌های مدرن که به مونتاژ کالاهای مصرفی اشتغال داشتند و بورژوازی تجاری مدرن غیر بازاری می‌شد.

بورژوازی بوروکراتیک شامل بوروکراتهای دولتی با استفاده از مزایایی که در اختیار داشتند، به فعالیتهای اقتصادی روی آورده بودند و سودهای سرشاری را از این طریق نصیب خود می‌کردند. این جناح بوروکراتیک درون بورژوازی مالی، تجاری و صنعتی مدرن، بر سایر بخشها سلطه داشت و کانون آن بوروکراتهای عالی‌رتبه، سران عالی‌رتبه ارتش، خانواده سلطنتی و وابستگان آنها بودند [آقایی ۷۴-۱۳۷۳: ۱۲۲]. بورژوازی سنتی یا بورژوازی ملی و یا بازاری، در پی ائتلاف تجار و تولیدکنندگان کالایی خرد شکل گرفته بود. این بخش از بورژوازی به دلیل، سیاستهایی که دولت در پیش گرفته بود با آن (دولت) مخالفت می‌کرد. سیاستهای حکومت (سیاستهای اعتباری، نظام جواز شغل، قسار دادن نرخهای سوبسیدی در اختیار مؤسسات بزرگ) به طور کلی به نفع بورژوازی مدرن بود. همچنین گسترش نظام بانکی و دیگر نهادهای اعتباری دولت و گسترش بخشهای تجاری مدرن موجب زوال قدرت نسبی بازار شد به طوری که سهم تجارت داخلی (بازار) در تولید ناخالص داخلی (شاخص دخالت بازار در اقتصاد) از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ کاهش ۳/۷ درصدی داشت [آقایی ۷۴-۱۳۷۳: ۱۲۵-۱۲۷].

در پایان این بحث راجع به بخش خصوصی سرمایه، ذکر این نکات حائز اهمیت است که: ۱- با وجود آنکه سرمایه دولتی در راستای منافع سرمایه خارجی، در اقتصاد ایران نقش مسلط را داشت و سرمایه خصوصی به عنوان پشتیبان سرمایه دولتی مطرح بود، ولسی آمار و

ارقام چنین نشان می‌دهد که میزان سرمایه‌گذاری خصوصی از کل سرمایه‌گذاری در سالهای قبل از ۱۳۵۲، بیشتر از سرمایه‌گذاری دولتی و پس از ۱۳۵۲ نیز چندان کمتر از سرمایه‌گذاری دولتی نبوده است [کاتوزیان ۱۳۷۲: ۳۱۲].

۲- در دوره ۱۳۴۰-۱۳۵۷، شاهد تحول در بافت طبقاتی سرمایه‌دار هستیم به این ترتیب که با افول سرمایه‌داری تجاری و رشد سرمایه‌داری صنعتی و مالی مواجهیم. از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد، دولت با اتخاذ سیاستهای اقتصادی خاص، به پیدایش طبقه سرمایه‌دار صنعتی و مالی جدید و انهدام طبقه سرمایه‌دار تجاری (بازار) کمک کرد. دولت با ایجاد محدودیتهای تجاری و گمرکی، باعث افول سرمایه‌داری تجاری شد و با اعطای وام و امتیازات انحصاری به بورژوازی صنعتی، باعث رشد این طبقه گشت. به طوری که در دهه ۵۰، بورژوازی بزرگ صنعتی‌ای پدید آمد که مرکب از پنجاه خانواده بود و حدود ۶۷٪ کل صنایع و مؤسسات مالی را در تملک خود و انگیزه بالایی برای نوسازی داشت. طبقه سرمایه‌دار جدید دست‌پرورده دولت بود و با آن همکاری نزدیک داشت.

اما در اوایل دهه ۱۳۵۰ دولت از رشد فزاینده طبقه جدید نگران شد. در سال ۱۳۵۱ شاه به منظور جلوگیری از رشد بی‌رویه طبقه سرمایه‌دار، دستور تشکیل شورای عالی اجتماعی را صادر کرد، سهام صنایع خصوصی بزرگ را به کارگران فروخت، دستمزدها را افزایش داد و حتی برخی از سرمایه‌داران بزرگ را به حبس انداخت. به این ترتیب تا حدودی جلوی فعالیتهای اقتصادی این طبقه گرفته شد ولی به هر حال در سالهای پیش از انقلاب ۱۳۵۷، بورژوازی صنعتی بزرگ به نیروی با نفوذی در سیاست ایران تبدیل شده بود و به همین اندازه بورژوازی تجاری تحت فشار دولت قرار گرفته و نفوذش را از دست داده [بشیریه ۱۳۷۴: ۱۵۸] و طبعاً با نوسازی مخالف بود.

روابط دولت / طبقه حاکم در ایران

همان‌طور که گفتیم در دهه ۱۳۴۰، دولت ایران به طرق گوناگون زمینه‌های مساعد برای رشد بورژوازی را فراهم ساخته بود. بدین ترتیب به جای آنکه دولت در دست طبقه حاکم باشد، به این طبقه شکل می‌داد. در دهه ۱۳۴۰ دولت پهلوی تحت هدایت صندوق بین‌المللی پول، تجارت خارجی را به کنترل خود درآورد و با تأکید بر تولیدات داخلی و انجام اصلاحات ارضی و اتخاذ سیاست جایگزینی واردات، موجبات رشد بورژوازی را فراهم کرد. همچنین دولت پهلوی در این سالها اقدامات مؤثری جهت حمایت از بورژوازی صنعتی به عمل آورد که عبارت بودند از: سیاست حمایت تعرفه‌ای، ممنوعیت ورود برخی اقلام خاص، اعطای اعتبارات و وامهای سهل‌الوصول با نرخ پایین بهره بانکی برای صنایع بزرگ، معافتهای مالیاتی، امتیازات انحصاری، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی به‌منظور تحریک و رشد بورژوازی بومی و تأسیس صنایعی که به رشد صنایع بومی کمک می‌کرد (آقای ۷۴-۱۳۷۳: ۱۱۹).

دولت از طریق اختصاص دادن درآمدهای نفتی خود به بورژوازی مدرن کمک می‌کرد. سرمایه‌گذاری نسبتاً بالای خصوصی بویژه از سال ۱۳۵۲ به بعد، نتیجه سیاست دولت در انتقال قسمت بزرگی از عواید نفت به وابستگانش از طریق وامهای کم‌بهره و کمکهای دیگر بود. دریافت‌کنندگان نیز این اعتبارات را سرمایه‌گذاری می‌کردند و از سود سرشاری بهره‌مند می‌شدند (کاتوزیان ۱۳۷۲: ۳۱۲).

بنابراین نوعی حالت حامی و تحت‌الحمایگی بین دولت و بخش خصوصی وجود داشت:

رابطه تحت‌الحمایگی بین رژیم که قادر به توزیع منابع بود و منافع خصوصی که تلاش می‌کرد از طریق دسترسی به کانالهای عمومی بر سیاست عمومی و جذب منابع تأثیر بگذارد، وجود داشت. بنابراین این یک فرآیند غیر رسمی بود که بر اساس روابط فردی بین منافع خصوصی و نهادهای دولتی قرار داشت ... و بخش خصوصی حول مؤسسه‌های اجرایی حلقه می‌زد تا بتواند بر اتخاذ سیاستها تأثیر بگذارد [Bashiriyeh 1984:46-47].

این روابط، توانایی و استقلال عمل بورژوازی مدرن را کاهش و استقلال دولت را افزایش می‌داد. بورژوازی مدرن هیچ‌گاه نتوانست از لحاظ سیاسی قدرتمند باشد و احزاب و نهادهای مستقلی را تأسیس نماید. به این ترتیب بورژوازی مدرن ناچار بود از یکسو با دولت در اتحاد باشد تا از مزایای این اتحاد برخوردار گردد و از سوی دیگر، به طبقه سرمایه‌داران خارجی وابسته بود و با آنها اتحاد داشت، زیرا به دلیل ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی، منافعش با منافع آنها گره خورده بود. سرمایه خارجی، تکنولوژی، مهارت‌های مربوط به مدیریت و گاهی سرمایه مالی و دسترسی آسان به بازارهای گسترده و حمایت شده را در عوض مشارکت در منافع حاصله، به نخبگان صنعتی بومی ایران ارائه می‌کرد.

همان‌طور که قبلاً نیز گفته‌ایم یک دست نبودن بورژوازی در ایران و عامل سرمایه خارجی و نفوذ آن بر بورژوازی مدرن، کاربست نظریه مور در مورد ایران را با مشکل مواجه می‌سازد. اما با وجود این مسائل، سعی خود را در این زمینه به عمل می‌آوریم. تا اینجا متغیرهای مورد نظر مور درباره ایران بررسی شد، از این به بعد سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم کدام یک از راه‌های نوسازی برینگتون مور یا مورد ایران همخوانی دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ایران و انقلاب از بالا

در این قسمت از مقاله می‌خواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا در ایران می‌توانست انقلابی از بالا شکل بگیرد؟

همان‌طور که دیدیم در این راه از نوسازی، دولت نوساز، از بالا اقدام به نوسازی می‌کند و با طبقه سرمایه‌دار و اشراف زمین‌دار دست به ائتلاف می‌زند. به عبارت دیگر، ائتلاف میان بخشهایی از هیأت حاکمه زمین‌دار قدیم که دارای قدرت سیاسی قابل ملاحظه ولی موقعیت اقتصادی ضعیفی می‌باشند از یکسو، و طبقه سرمایه‌دار نوپدید که دارای قدرت اقتصادی است و به دنبال امتیازات سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد از سوی دیگر صورت می‌پذیرد که در نتیجه چنین تحولی تغییرات اجتماعی و اقتصادی ناگهانی و سریعی صورت می‌پذیرد و توده

جمعیت مورد استثمار شدید واقع می‌شود. جوامع کشورهای که در آنها چنین تحولی رخ داده است (آلمان و ژاپن) دارای این ویژگیها بودند: همان‌طور که دیدیم طبقه طبقه بررسی مور، انگیزه بورژوازی در این کشورها برای نوسازی متوسط بود، شکل نظام کشاورزی کار-سرکوب بود و دهقانان استثمار می‌شدند و توان انقلابی دهقانان کم بود. طبقه حاکم و یا طبقه اشراف زمین‌دار در دولت از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردار بود. تا قرن نوزدهم، در هر دو کشور فوق (آلمان و ژاپن) نوعی نظام فئودالی با برخی تفاوتها وجود داشت. با رشد تجارت داخلی و خارجی، گرایشهای تجاری در کشاورزی ظهور کرد و منجر به رشد طبقه بورژوازی شد و آخر الامر طبقات بورژوا و اشراف زمیندار در این دو کشور در مقابل هم صف‌آرایی نکردند، چرا که در وضعیت قرن نوزدهمی این جوامع، نه بورژوازی آنقدر قدرتمند بود که توانایی رقابت بر سر قدرت سیاسی را با اشرافیت زمیندار سنتی داشته باشد و نه دولت اشرافی به دلیل منازعه با دول قدرتمند اروپایی می‌توانست از موقعیت اقتصادی طبقه بورژوازی چشم‌پوشد [دلوری ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹: ۲۲۵].

نتیجه آن شد که در اثر ائتلاف این دو طبقه دولتی نوساز بر سر کار آمد که هرگونه مخالفت با نوسازی را سرکوب می‌کرد. پیدایش دولتهای نوساز در آلمان و ژاپن در نتیجه شرایط سیاسی و اجتماعی خاص این جوامع بود.

در ایران دوره پهلوی دوم، همان‌طور که شرح دادیم، اشرافیت زمیندار بخصوص از دهه ۱۳۴۰ به بعد و با انجام اصلاحات ارضی، قدرت سیاسی و نفوذ خود را بر دولت از دست دادند. علاوه بر این در دهه ۱۳۵۰ و پس از شوک نفتی، دولت هرچه بیشتر و بیشتر از طبقات اجتماعی مستقل شد و رابطه دولت / طبقه عکس شد. به این معنا که این دولت بود که به طبقات اجتماعی شکل می‌داد و بر آنها نفوذ داشت، طبقات اجتماعی نفوذی بر دولت نداشتند. حتی طبقه بورژوازی صنعتی و مالی که در دهه ۱۳۵۰ از قدرت اقتصادی برخوردار شده بود، توسط دولت و با استفاده از رانتهای دولتی شکل گرفته بود.

نوع نظام کشاورزی نیز از نوع کشاورزی بازاری بود و به این ترتیب (و با انجام اصلاحات ارضی) دهقانان دیگر به آن شدت سابق تحت تأثیر استثمار ملاکین نبودند و لذا پتانسیل انقلابی زیادی نداشتند.

به این ترتیب در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، طبقه اشراف زمیندار دارای قدرت سیاسی چندانی نبود که به واسطه آن بتواند با بورژوازی دست به ائتلاف بزند، چرا که چیزی برای معامله نداشت. همچنین دولت به جای ائتلاف با طبقه زمیندار، با اتخاذ سیاستهایی در دهه ۱۳۴۰ باعث تضعیف این طبقه گردید. به این ترتیب دولت ایران در این مقطع، مبتنی بر یک طبقه قدرتمند از اشراف زمیندار نبود. بورژوازی هم با اینکه دارای قدرت اقتصادی قابل توجهی در این زمان شده بود ولی نفوذ قابل ملاحظه‌ای در دستگاه سیاسی نداشت و این دولت بود که باعث رشد این طبقه شده بود و بر آن نفوذ و کنترل داشت. بنابراین دولت پهلوی دوم هیچ‌گاه برآیند ائتلاف دو طبقه اشراف زمیندار و بورژوازی نبود و اساساً شرایط اجتماعی - سیاسی در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ایران، با شرایط سیاسی - اجتماعی ژاپن و آلمان قرن ۱۹ و ۲۰ متفاوت بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ایران و انقلاب دهقانی

در این قسمت می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که آیا در ایران سالهای ۱۳۵۰ می‌توانست انقلاب دهقانی (مطابق چهارچوب نظری مور) رخ دهد؟ همان‌طور که می‌دانیم، در جوامعی که در آنها انقلاب دهقانی رخ داد مانند روسیه و چین، دولت حامی اشراف زمیندار بود و نمی‌گذاشت که طبقه بورژوازی رشد نماید. لذا انگیزه بورژوازی در این کشورها برای نوسازی کم بود. به همین علت، طبقه بورژوا گسترش چندانی نیافت تا بتواند به شیوه نوسازی فاشیستی با اشراف زمیندار ائتلاف نماید. از سوی دیگر، زمینداران شدیداً به سرکوب و استثمار طبقه دهقان می‌پرداختند و به همین دلیل توان انقلابی آنان بسیار زیاد بود. نتیجه این وضعیت آن شد که گروهی از روشنفکران شهری دست به ایجاد احزاب انقلابی زنند و با استفاده از

قدرت طبقات فرودست بریژه دهقانان، انقلابی را تدارک ببینند و سعی کردند با استفاده از قدرت آنان در صدد نوسازی برآیند. نتیجه، به وجود آمدن دولتی توتالیتر بود که در همه کارها و از جمله در نوسازی دخالت بیش از حد می‌کرد تا جایی که سرانجام خود دهقانان نیز قربانی این شیوه نوسازی شدند و به وسیله دولتهای کمونیستی سرکوب گردیدند.

جوامعی که دچار انقلاب کمونیستی شدند دارای ویژگیها و شرایط اجتماعی خاص خود بودند. از جمله:

۱- بخش اعظم جمعیت این کشورها را دهقانان تشکیل می‌دادند که در نظام فئودالی تحت استثمار شدید ملاکان بودند.

۲- در این جوامع در قرن ۱۹ شورشهای دهقانی زیادی صورت پذیرفته بود. دلایل آن، استثمار ملاکین از یکسو و فشاری که دولت با اخذ مالیات از دهاقین به عمل می‌آورد از سوی دیگر بود.

۳- پیوند این جنبشهای دهقانی با جنبش انقلابیون شهری (طبقات پایین و روشنفکران) [دلاوری ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹: ۲۱۳ - ۲۱۴].

سؤال آن است که آیا در ایران چنین ویژگیهایی وجود داشته است؟ آنچه که تاریخ معاصر به ما می‌گوید آن است که در ایران هیچ‌گاه شرایط سیاسی و اجتماعی برای بروز شورشهای گسترده دهقانی مهیا نبوده است. در ایران تا پایان قرن ۱۳ هجری شمسی، اقشار گسترده دهقانی وجود داشت اما جنبشهای گسترده و مستمری نداشتند بلکه شورشها به طور عمده پراکنده بود و اغلب هم سرکوب می‌شد. علت فقدان شورشهای گسترده و دهقانی علی‌رغم گستردگی این طبقه در ایران عبارت بود از:

۱- دهقانان در دوره‌های ثبات تحت نظارت شدید تیولداران (نمایندگی قدرت مرکزی) و در دوره‌های بی‌ثباتی تحت نظارت حکام و زمینداران بودند.

۲- طبقه دهقانان ایرانی طبقه‌ای یکدست نبود چون همواره انواع گوناگونی از مالکیت زمین وجود داشته که بر هر یک از آنها مناسبات متفاوتی حاکم بوده است.

۳- دولتها اغلب شورشها را سرکوب می‌کردند [دلاوری ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹: ۲۱۶ - ۲۱۸].

تنها در اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی بخصوص در هنگام انقلاب مشروطه بود که زمینه برای شورشهای گستردهٔ دهقانی آماده شد، اما باز هم شورشهای عمده‌ای رخ نداد و شورشهای انجام شده نیز پیوندی مستمر با جنبشهای شهری نداشت [دلوری ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹: ۲۱۸]. در دورهٔ پس از دههٔ ۱۳۴۰ و با انجام اصلاحات ارضی بسیاری از دهقانان صاحب زمین شدند و دیگر تحت تأثیر استثمار شدید مالکین قرار نداشتند لذا از توان انقلابی کمی برخوردار بودند همان‌طور که گفتیم حتی در بادی امر برخلاف جریان انقلابی حرکت می‌کردند.

اما موقعیت روشنفکران انقلابی در ایران چگونه بود؟ آیا آنان توجهی به جنبشهای دهقانی داشتند؟ روشنفکران ایرانی را می‌توان در دو گروه روشنفکران مذهبی و از جمله روحانیون و روشنفکران غیر مذهبی جای داد. تا آنجا که می‌دانیم جریان غالب حوزوی در دههٔ ۱۳۴۰ اصلاحات ارضی را محکوم کرد. دلیل آن نیز اهمیتی بود که روحانیون طبق آموزه‌های اسلامی به مالکیت می‌دادند (همهٔ ما اصل معروف تسلیط را می‌دانیم: «اناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم»). روشنفکران چپ نیز اصلاحات ارضی را حرکتی محافظه‌کارانه و در جهت عقیم گذاشتن جنبش سوسیالیستی ارزیابی و با آن مخالفت می‌کردند. تنها روشنفکران موافق دولت بودند که با اصلاحات موافق بودند که طبعاً این عده نیز حامی شورشهای دهقانی نبودند. بنابراین روشنفکران مخالف دولت و انقلابی هر یک بنا بر دلیلی با اصلاحات ارضی مخالف بودند و طبعاً نمی‌توانستند رهبری جنبش دهقانی را در دست گیرند و اصلاً در این مقطع از زمان از شورش دهقانی نیز خبری نبود، که روشنفکران بخواهند در صدر آن قرار گیرند. از سوی دیگر، روشنفکران سکولار غیرچپ نیز افکار سوسیالیستی و کمونیستی را نمی‌پسندیدند و لذا به دنبال ایجاد آگاهی طبقاتی در طبقات فرودست جامعه و ایجاد انقلاب دهقانی نبودند. نتیجهٔ آنکه با توجه به ویژگیهای جامعهٔ دهقانی در ایران از یکسو و با توجه به موقعیت اقشار روشنفکر در ایران از سوی دیگر، می‌توان ادعا کرد که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شرایط لازم برای وقوع انقلاب دهقانی مهیا نبوده است.

ایران و انقلاب بورژوایی

در این قسمت می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که آیا در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌توانست انقلابی بورژوایی رخ دهد؟ همان‌طور که می‌دانیم در راه انقلاب بورژوایی، طبقه جدید بورژوا با پایگاه اجتماعی و اقتصادی مستقل از طبقه اشراف زمیندار، رشد می‌کند و سپس با توسل به خشونت اشراف را شکست می‌دهد. ویژگی این انقلاب، عدم ائتلاف بورژوازی و اشراف زمیندار است. قبل از انقلاب نیز با جامعه فئودالی، آزادی گروه‌های شهری و رشد طبقه متوسط سر و کار داریم. در اثر تجاری شدن کشاورزی و انباشت سرمایه، طبقه بورژوا انقلابی از پایین را صورت می‌دهد که نتیجه آن سرمایه‌داری صنعتی و دموکراسی سیاسی است [دلوری ۱۳۷۰ - ۱۳۶۹: ۲۰۶ - ۲۰۸].

آیا در ایران زمان انقلاب، شرایط اجتماعی و سیاسی برای انجام انقلاب بورژوایی مناسب بود؟ همان‌طور که گفتیم در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، کشاورزی در حال تجاری شدن بود و نوع نظام کشاورزی به نوع کشاورزی بازار تبدیل شده بود. لذا سطح استثمار دهقانان پایین و در نتیجه توان انقلابی آنان کم بود. در این دوره و بخصوص در دهه ۱۳۵۰، طبقه بورژوازی نسبتاً قوی پیدا شده بود که متشکل از سرمایه‌داران کشاورزی، صنعتی و مالی بود که دارای انگیزه‌های قوی برای نوسازی بودند. به این ترتیب همان‌طور که از جدول ۲ نیز مشخص است شرایط اجتماعی ایران در زمان وقوع انقلاب شبیه شرایط اجتماعی انگلستان و آمریکا در هنگام جنگ‌های داخلی و انفصال در این دو کشور بوده است. پس چرا در ایران انقلاب بورژوایی اتفاق نیفتاد ولی در انگلستان و ایالات متحده افتاد؟

جدول ۲- کاربست متغیرهای تحلیل مور درباره انقلاب ایران و مقایسه آن

با نمونه‌های انگلستان و ایالات متحده

قوت انگیزه بورژوازی برای نوسازی	توان انقلابی دهقانان	روابط دولت/طبقه	نوع نظام کشاورزی	نمونه	نتایج
قوی	کم	مستقل	بازاری	ایران ۱۳۴۲-۵۷	انقلاب اسلامی
قوی	کم	مستقل	بازاری	انگلستان	انقلاب بورژوازی
قوی	کم	مستقل	بازاری	ایالات متحده	انقلاب بورژوازی

پاسخ را باید در چگونگی شکل‌گیری طبقه بورژوا در ایران و روابط دولت-طبقات بسایم. همان‌طور که گفتیم در دهه ۱۳۵۰ طبقه بورژوازی نسبتاً قوی پیدا شده بود که خواهان نوسازی هم بود. اما این دولت پهلوی بود که باعث رشد و گسترش و نفوذ و قدرت این طبقه شده بود و دارای کنترل و نفوذ بر آن بود و نه برعکس. طبقه بورژوازی، طبقه‌ای نبود که به طور طبیعی و از درون مناسبات درونی طبقاتی جامعه ایران، سر بلند کرده و رشد و گسترش پیدا کرده باشد. بلکه این دولت بود که تحت فشار نظام اقتصادی بین‌المللی به رشد این طبقه کمک و به تضعیف طبقه اشراف زمیندار و بورژوازی تجاری همت گماشته بود. دولت نفتی در ایران توانایی چنین کاری را داشت چرا که چنین دولتی مستقل از طبقات اجتماعی بود و به لحاظ اقتصادی به آنها وابستگی نداشت. بنابراین طبقه بورژوازی در ایران به طور طبیعی و از دل مناسبات درونی طبقاتی جامعه ایران سر بلند نکرده بود. به همین دلیل این طبقه با اینکه خواهان نوسازی اقتصادی بود ولی گرایش‌های محافظه‌کارانه (و نه انقلابی) داشت و خواهان استمرار وضع موجود بود، چرا که دولت امتیازات و انحصارات لازم را در اختیار این طبقه قرار می‌داد و تحت نفوذ طبقه اشراف زمیندار هم نبود، بنابراین بورژوازی دلیلی برای به‌کارگیری خشونت علیه چنین دولتی نمی‌دید. نکته دیگر آنکه، این دولت و نه بورژوازی بود که وظیفه مبارزه با اشراف زمیندار را برعهده گرفت. بنابراین بین بورژوازی ایرانی و طبقه اشراف زمیندار جنگ و منازعه‌ای رخ نداد که از دل آن انقلاب بورژوازی بیرون آید. انقلاب اسلامی

انقلابی بود که تقریباً تمامی گروه‌ها و طبقات اجتماعی در آن شرکت داشتند و خواهان خواسته‌هایی به غیر از منافع طبقاتی خویش بودند. بنابراین انقلاب محصول مبارزات تنها یک طبقه (طبقه بورژوازی) نبود. پس از انقلاب هم، طبقه بورژوازی نقش چندانی نیافت و به حاشیه رانده شد. به این ترتیب در هنگامه بحران انقلابی، طبقه بورژوازی صنعتی و مالی و کشاورزی نه تنها طبقه‌ای انقلابی نبود بلکه دچار انفعال کامل نیز شده بودند.

نتیجه‌گیری

با توجه به بحث‌های فوق نتیجه آن شد که هیچ‌یک از انقلاب‌هایی که در نظریه مور مطرح شده است، قابل تطبیق با انقلاب اسلامی ایران نیست. پس می‌توان گفت که نظریه برینگتون مور به‌تنهایی قادر به تبیین انقلاب ایران نیست. به نظر نگارنده دلیل این امر در چند چیز است. دلیل اول در مقدمه این بحث به‌طور تفصیلی شرح داده شد و آن اینکه این نظریه برآمده از شرایط اجتماعی جوامع دیگر است و لذا کاربست آن در مورد انقلاب اسلامی با مشکل مواجه می‌شود. دلیل دوم نیز آن است که این نظریه در یک نگاه کلی نظریه‌ای ساختاری است و به نقش رهبری انقلابی و ایدئولوژی بهایی نمی‌دهد و این در حالی است که به قول اسکاچپول، انقلاب ایران شاید تنها موردی باشد که توسط رهبران آن ساخته و پرداخته شده باشد و ایدئولوژی اسلامی در آن نقش فائده‌ای داشته است و تحلیلی که شامل این عناصر نباشد، تحلیلی کامل نخواهد بود. دلیل سوم آنکه حتی در چهارچوب ساختاری، به متغیرهای محدودی بسنده شده است و مثلاً از متغیر نظام اقتصادی بین‌المللی و شکل دولت خبری نیست. این متغیرها جزء مواردی بودند که از سوی اسکاچپول مورد توجه قرار گرفتند و در تحلیل وی وارد شدند. همان‌طور که می‌دانیم جامعه ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحت فشارهای نظام بین‌المللی بوده است و بی‌توجهی به این عامل می‌تواند به تحلیل آسیب برساند. همچنین بی‌توجهی به شکل خاص دولت ایران (دولت نفتی) می‌تواند باعث غفلت از برخی امور کلیدی در تحلیل گردد.

اما به کارگیری این نظریه در مورد ایران خالی از فایده هم نبوده است. چرا که اولاً، توجه پژوهشگران را بر شرایط درونی و ساختارهای اجتماعی جامعه ایران متمرکز می‌سازد و پژوهشگر پس از بررسی و دقت در مناسبات درونی جامعه ایران، پس به توان این جامعه برای تغییر و تحول می‌برد. در این نوع تحلیل، طبقات اجتماعی (به جای افراد) به عنوان کارگزاران و نیروهای اجتماعی مطرحند، لذا پژوهشگر باید با تعمق و تفکر در مورد هر یک از این نیروها، بخوبی با آنها و نقش‌شان در طول تاریخ ایران آشنا شود و این امر او را قادر می‌سازد تا بتواند به مسائل مطرح شده در باب جامعه ایران پاسخ دهد. ثانیاً، کاربست این نظریه تا حدود زیادی این مسأله را روشن ساخت که چرا در ایران انقلابهای دهقانی، فاشیستی و بورژوازی رخ نداده است. به همین ترتیب مقایسه‌ای بین انقلابهای مختلف و انقلاب ایران به عمل آمد که دارای فواید نظری بسیار زیادی می‌باشد. ثالثاً، با کاربست این نظریه و نظریه‌های دیگر بر انقلاب ایران، و تعمق نظری و تفکر در این باب، شرایط نظری لازم برای پرداختن نظریه‌ای که بتواند انقلاب ایران را تبیین نماید، حاصل می‌آید.

منابع فارسی

- آقایی، مینو. (۷۴ - ۱۲۷۳). مسأله استقلال نسبی دولت در ایران. رساله فوق لیسانس. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- بشیری، حسین. (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی.
- دلوری، ابوالفضل. (۷۰ - ۱۳۶۹). نوسازی در ایران: موانع و تنگناهای نوسازی سیاسی و اقتصادی ناپایان عصر قاجار. رساله فوق لیسانس. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- عتیق‌پور، محمد. (تیر ۱۳۵۸). نقش بازار و بازارها در انقلاب ایران. بی‌جا: بی‌نا.
- کاتوزیان، محمد علی همایون. (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- مشیرزاده، حمیرا. (بهار ۱۳۷۴). «ساختار استبدادی حکومت پادشاهی و عدم رشد بورژوازی در ایران». مجله راهبرد.

- مور، برینگتون. (۱۳۶۹). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

منابع لاتین

- Afshar, Haleh. (1989). "An Assessment of Agricultural Development Policies in Iran". in Haleh Afshar.(ed.) **Iran: A Revolution in Turmoil**. London: Macmillan Press L.T.D..
- Bashiriyeh, Hossein. (1984). **The State and Revolution in Iran, 1962-82**. London: Croom Helm. New York: St. Martin's Press.
- Foran, John. (1993). **Fragile Resistance**. Boulder: West View Press.
- Skocpol, Theda. (may 1982). "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution". **Theory and Society**. Vol. II.
- Taylor, Stan. (1984). **Social Science and Revolutions**. New York: St.Martin's Press.
- Vakili-Zad, Cyrus. (1992). "Continuity and Change: The Structure of Power in Iran" in Cyrus Vakili Bina and Hamid Zangeneh. (eds.) **Modern Capitalism and Islamic Ideology in Iran**. New York: St. Martin's Press.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی